



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ اسفند ۱۳۹۲

موضوع کلی: صحیح و اعم

مصادف با: ۸ جمادی الاولی ۱۴۳۵

موضوع جزئی: امر هفتم: تصویر جامع (مقام دوم: وجوه تصویر جامع - وجه دوم)

جلسه: ۸۹

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در وجه دوم از وجوه تصویر جامع علی القول بالصحیح بود، این وجه توسط محقق اصفهانی ارائه شده که ما در جلسه گذشته به بخشی از کلام ایشان اشاره کردیم و گفتیم محقق اصفهانی ابتدائاً مقدمه‌ای را بیان و به دو مطلب اشاره می‌کند؛ یکی اینکه مفاهیم بر سه قسم اند: مفاهیمی که معین و واضح اند، مفاهیمی که مبهم اند و مفاهیمی که مرددند. البته آنچه ایشان در کلام خودش به صراحت بیان کرده این است که می‌گوید ماهیات دو قسم اند ولی در ادامه کلام فرق بین مبهم و مردد را ذکر می‌کند لذا اینکه ما گفتیم ایشان می‌گویند مفاهیم بر سه قسم اند با ملاحظه آن فرقی است که در ذیل کلامشان بین مفاهیم مبهم و مردد ذکر می‌کنند، پس ایشان مجموعاً مفاهیم را بر سه قسم دانسته است.

مطلب دوم این بود که بین مفاهیم و وجودات از نظر سعه و ضیق یک رابطه متعکس وجود دارد، یعنی وجودات و واقعیات به عکس ماهیات و مفاهیم هستند، به این بیان که هر چه وجود ضعیف‌تر و مبهم‌تر باشد ضیق‌تر و محدودتر است و هر چه واضح‌تر و از ابهام کمتری برخوردار باشد سعه آن بیشتر است لذا می‌بینید که واجب الوجود به لحاظ اینکه خیلی واضح و روشن است یک وجود قوی و شدید دارد و بسیار وسیع و گسترده است، یعنی سعه وجودی خداوند تبارک و تعالی بی نهایت است، پس هر چه وجود شدیدتر و قوی‌تر باشد سعه آن بیشتر است. اما در ماهیات این چنین نیست بلکه قضیه بر عکس است یعنی هر چه ماهیت روشن‌تر باشد سعه آن کمتر است و هر چه از ابهام ماهیت و مفهوم کاسته شود سعه آن هم کمتر می‌شود پس رابطه مفاهیم و وجودات رابطه متعکسه است.

ادامه کلام محقق اصفهانی:

محقق اصفهانی بعد از ذکر این دو مطلب وارد اصل بحث می‌شود و می‌فرماید: ماهیاتی مثل صلاة که ماهیاتی اعتباری هستند نه اصیل، از اجزاء و شرائط مختلف ترکیب شده‌اند، چند جزء به هم ضمیمه شده تا ماهیت صلاة تحقق پیدا کرده و این اجزاء با یک وحدت اعتباری در کنار هم به یک ماهیت اعتباری تبدیل شده‌اند، ذات این نوع مفاهیم و ماهیات که اصیل نیستند بلکه اعتباری هستند ابهام دارد و این ابهام خاصیت مفاهیم و ماهیات اعتباری است به خلاف ماهیاتی که اصیل هستند - ماهیات اصیل یعنی ماهیاتی که به اعتبار معتبر پیدا نشده مثل ماهیت انسان در ذاتشان ابهامی نیست، پس ماهیاتی مثل انسان، شجر، حجر و امثال آن که اصیل هستند - تعبیر اصیل برای ماهیات نوعی تسامح است چون آنچه اصیل است وجود است نه ماهیت لذا منظور از اصالت ماهیات این است که اختراعی نیستند - در ذاتشان ابهامی وجود ندارد اما ماهیات اعتباریه ذاتشان

ابهام دارد، ماهیتی که به سبب اعتبار وحدت بین اجزاء مختلف تحقق پیدا می‌کند ذاتش ابهام دارد مثل ماهیت صلاة که به واسطه اعتباری بودنش ابهام ذاتی دارد، لذا همه ماهیات اعتباریه ذاتاً ابهام دارند بر این اساس متشرعه از ماهیت صلاة یک درک حقیقی و واقعی و روشنی ندارند، اگر از متشرعه سؤال شود ماهیت و حقیقت صلاة چیست؟ معمولاً پاسخ آنها پاسخ از طریق بیان آثار و نشانه‌هایی است که بر صلاة مترتب می‌شود لذا می‌گویند: نماز چیزی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، انسان را از گناه باز می‌دارد و باعث تکامل و صعود انسان می‌شود لذا همه چیزهایی که به عنوان تبیین ماهیت صلاة گفته می‌شود فقط بیان آثار صلاة است و الا ماهیت صلاة یک ماهیت مبهم است، چون ماهیتی اعتباری است و ماهیت اعتباری در ذاتش چنین ابهامی وجود دارد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: این مطلب در تکوینیات هم نظائری دارد و فقط مخصوص الفاظ عبادات نیست؛ مثلاً ماهیت خمر در واقع یک ماهیت اعتباری است، از این جهت که خمر بما هو خمر چیزی نیست که خودش نوعی باشد و ماهیت مستغلی داشته باشد بلکه گاهی آن مسکر از عنب (انگور) اخذ می‌شود و گاهی از خرما اخذ می‌شود لذا به آنچه که از انگور اخذ می‌شود خمر اطلاق می‌شود و به آنچه هم که از خرما اخذ می‌شود خمر گفته می‌شود اما اینها از نظر خواص ذاتی مثل رنگ، شدت اسکار و امثال آن با هم فرق دارند، پس خمر یک ماهیتی اعتباری است که ذاتش مبهم است و اگر از عرف سؤال شود که ماهیت خمر چیست؟ در پاسخ خواهد گفت ما ماهیت آن را نمی‌دانیم چیست اما خمر چیزی است که عقل انسان را زایل و شیطان را بر انسان مسلط می‌کند و اینها همه آثاری است که بر ماهیت خمر مترتب می‌شود، پس ماهیات اعتباریه به حسب ذاتشان ابهام دارند و صرفاً از راه آثار و نشانه‌هایی که بر آنها مترتب می‌شود شناخته می‌شوند.

اصل مسئله این است که در باب الفاظ عبادات و معاملات مثل صلاة ما ذات این ماهیات را مبهم می‌دانیم، آن هم مبهم من جمیع الجهات الا من جهة خاصة، ما هیچ شناختی نسبت به این ماهیت صلاة نداریم و فقط از روی آثار و نشانه‌هایی که بر آن مترتب می‌شود آن را می‌شناسیم و آثاری مثل نهی از فحشاء و منکر، معراج کل مؤمن بودن و قربان کل تقی بودن که بر نماز مترتب می‌شود معرف صلاة برای ما بوده و الا هیچ جهت دیگری از ماهیت صلاة برای ما روشن نیست و هر چه هست آثاری است که بر نماز بار می‌شود که معرف ماهیت صلاة است.

بر این اساس الفاظ عبادات و معاملات مثل لفظ «صلاة» برای همین ماهیات مبهمه من جمیع الجهات وضع شده‌اند که مرکب از اجزاء است، نه اینکه برای جامع مقولی بسیط یا برای جامع عنوانی وضع شده باشند، پس محقق اصفهانی می‌گوید: موضوع له الفاظ عبادات و معاملات یک امر بسیط مقولی به عنوان جامع ذاتی نیست، همچنین موضوع له این الفاظ جامع عنوانی هم نیست بلکه موضوع له این الفاظ امری است که از جمیع جهات مبهم است الا من جهة خاصة، لذا موضوع له لفظ «صلاة» یک امر مبهمی است که مرکب از اجزاء است و دارای آثاری مثل نهی از فحشاء و منکر، معراج مؤمن بودن و امثال آن است که در عین حال که ما اجزاء و آثار آن امر مبهم را می‌شناسیم و از این آثار یک نوع شناخت اجمالی نسبت به آن ماهیت پیدا می‌کنیم ولی نمی‌دانیم خود آن امر مبهم چیست.

ایشان در ادامه می‌فرماید: بعضی از محققین از فلاسفه در بعضی از انواع مشکک از ماهیات حقیقیه هم همین سخن را گفته‌اند و به کلامی از صدر المتألهین اشاره می‌کند که معتقد است در باب ماهیات و مفاهیمی مثل نور و وجود عالی‌ترین مرتبه خداوند تبارک و تعالی است که واجب الوجود است و بعد از آن نوبت به ممکن الوجود می‌رسد، در ممکن الوجود هم مراتب متعدد مطرح است و در خود همین مراتب متعدد، آن کلی که مشکک است و بین مراتب مختلف از وجود است مبهم است؛ مثلاً وجودی که مجرد است با وجودی که یک بذر دارد و قابل تبدیل شدن به خوشه گندم است هر دو وجود محسوب می‌شوند، یعنی وجود مجرد وجود است و وجود بالقوه هم وجود است، حال سؤال این است که این وجود چیست و چه معنایی دارد که هم بر شیء مجرد صدق می‌کند و هم بر شیء بالقوه؟ گفته‌اند این وجود یک ماهیت مبهمی دارد که با ابهامش در ذهن انسان استقرار پیدا می‌کند لکن ما از آثار و خواصی که بر آن ماهیت مترتب می‌شود به این ماهیت مبهم اشاره می‌کنیم. پس آن وجود که هم بر ملک که مجرد است صدق می‌کند هم بر موجودی مثل مورچه و هم بر بذری که استعداد تبدیل شدن به یک خوشه گندم را دارد صدق می‌کند یک امر مبهمی است که ما فقط آثار آن را مشاهده می‌کنیم. در مورد مفهوم نور هم مطلب از همین قرار است؛ به این معنی که مفهوم نور که هم بر نور شدید و هم بر نور ضعیف صدق می‌کند یک امر مبهمی است که ما از راه آثارش به آن شناخت پیدا می‌کنیم.

پس محقق اصفهانی می‌فرماید: در بین حکماء هم بعضی از محققین مثل صدر المتألهین در بعضی از انواع مشکک از ماهیات اصیل مثل نور و وجود معتقدند کلی مفهوم وجود و نور که دارای مراتب و مشکک است در حقیقت یک ماهیتی است که از همه جهات ابهام دارد و فقط بعضی از آثار و نشانه‌های آن برای ما روشن است.

خلاصه آن که محقق اصفهانی در تصویر جامع می‌گوید: جامع عبارت است از یک امر مبهم من جمیع الجهات که فقط آثار و نشانه‌های آن برای ما روشن است و معتقد است تنها راه برای تصویر جامع همین راه است و غیر از این راهی برای تصویر جامع وجود ندارد.

البته در آخر هم مدعی است این تصویر از جامع هم علی القول بالصحیح ممکن است و هم علی القول بالاعم. تنها فرق بین صحیحی و اعمی در این است که صحیحی هنگامی که می‌خواهد آن ماهیت و معنای مبهم را با آثارش معرفی کند مثلاً می‌گوید: نماز چیزی است که بالفعل نهی از فحشاء و منکر می‌کند چون صحیحی فقط نماز صحیح را دارای چنین اثری می‌داند و معتقد است نماز فاسد چنین اثری ندارد اما اعمی هنگامی که می‌خواهد آن ماهیت و معنای مبهم را با آثارش معرفی کند چون معتقد است لفظ صلاة برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده نتیجه می‌گیرد لفظ «صلاة» برای این ماهیت مبهم وضع شده که مقتضی نهی از فحشاء و منکر است و نمی‌گوید: لفظ «صلاة» برای چیزی وضع شده که نهی از فحشاء و منکر می‌کند (بالفعل) بلکه می‌گوید: این لفظ برای چیزی وضع شده که مقتضی نهی از فحشاء و منکر است.^۱

فرق بین وجه اول و دوم:

۱. نهاية الدراية، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۳ و ص ۱۱۳.

ممکن است گمان شود وجه دوم (محقق اصفهانی) همان وجه اول است که از طرف محقق خراسانی مطرح شد؛ چون محقق خراسانی در تصویر جامع گفت: جامع علی القول بالصحيح عبارت است از یک امر بسیط مقولی که شناخت آن برای ما ممکن نیست و محقق اصفهانی هم می‌گوید: الفاظ عبادات و معاملات برای یک امر مبهم وضع شده که ما نمی‌توانیم نسبت به آن شناخت پیدا کنیم و فقط از راه آثار و نشانه‌هایی که بر آن مترتب می‌شود یک نوع شناخت اجمالی نسبت به آن پیدا می‌کنیم.

ولی بین وجه اول (محقق خراسانی) و وجه دوم (محقق اصفهانی) فرق وجود دارد و آن این است که:

اولاً: طبق نظر محقق خراسانی در واقع هیچ معنایی به ذهن متشرعه نمی‌آید، یعنی معنی مبهم است لکن متشرعه هیچ معنایی از لفظ «صلاة» درک نمی‌کند و فقط نسبت به آثاری که بر نماز مترتب می‌شوند شناخت پیدا می‌کنند اما طبق نظر محقق اصفهانی این معنای مبهم به ذهن متشرعه خطور می‌کند و متشرعه از لفظ «صلاة» یک معنایی را می‌فهمند لکن نمی‌توانند آن را بیان کنند و فقط از راه آثاری که بر آن مترتب می‌شود می‌توانند آن را بیان کنند؛ به عبارت دیگر طبق نظر محقق خراسانی جامعی که تصور می‌شود اصلاً قابل درک نیست اما طبق نظر محقق اصفهانی قابل درک است ولی قابل بیان نیست یعنی «بدرک و لایوصف».

ثانیاً: محقق خراسانی در تبیین نظر خود به قاعده «الواحد لا یصدر الا عن الواحد» استناد کرد ولی محقق اصفهانی از راه این قاعده فلسفی وارد نشد. بخشی از اشکالاتی هم که به مرحوم آخوند وارد بود عمدتاً ناظر به این قاعده و استفاده‌ای که مرحوم آخوند از این قاعده در امور اعتباریه کرده بود متوجه شد، در حالی که محقق اصفهانی برای تصویر جامع اصلاً به این قاعده تمسک نکرده است.

پس کلام محقق اصفهانی با کلام محقق خراسانی تفاوت دارد و این گونه نیست که گفته شود بین این دو وجه هیچ فرقی وجود ندارد، محقق خراسانی فرمود: موضوع له و مسمای الفاظ عبادات عبارت است از یک امر بسیط مقولی که در همه افراد و مراتب صحیح وجود دارد که وجوداً و خارجاً با افرادش متحد است اما محقق اصفهانی می‌فرماید: الفاظ عبادات و معاملات مثل لفظ «صلاة» برای یک معنایی وضع شده‌اند که آن معنی نه جامع حقیقی است و نه جامع عنوانی بلکه مرکب از اجزایی است اما در عین حال من جمیع الجهات دارای ابهام است الا من جهت بعض الآثار.

بحث جلسه آینده: وجه دوم (محقق اصفهانی) را ان شاء الله در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»